

## نگاهی انتقادی به حضور زنان در شاهنامه و ایلید و ادیسه هومر

\*فرزادبالو<sup>۱</sup>، علی رجبی دوغیکلایی<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup>استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مازندران، <sup>۲</sup>کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

تاریخ دریافت: ۹۴/۲/۶؛ تاریخ پذیرش: ۹۴/۵/۱۹

### چکیده

بی‌تردید در بطن حماسه‌های هر قوم، شاهد بازتابی از نحوه مواجهه آدمی با جنبه‌ها و جلوه‌های مختلف زندگی هستیم. در واقع آن چه که از آن به فرهنگ و سنت یاد می‌شود مولود همین چشم‌اندازها و رویکردهاست. شاهنامه و ایلید و ادیسه آینه تمام نمای تمدن دیروز ایرانی و یونانی به شمار می‌آیند. یکی از موضوعاتی که کمتر مورد توجه عموم پژوهشگران قرار گرفته، رویکرد تحلیلی و انتقادی به حضور زنان در این آثار حماسی است. مقوله‌ای که نتایج بسیار تأمل برانگیزی بویژه از منظر روان‌شناختی، جامعه‌شناختی، مردم‌شناختی و... در پی دارد. ما در این پژوهش ابتدا به تبیین و توصیف جایگاه و موقعیت زنان شاهنامه و ایلید و ادیسه در روند و فرایند حوادث و جنگ و شکست‌ها می‌پردازیم. سپس با ارائه تشابهات و تفاوت‌ها، به نقد و داوری حضور و جایگاه زنان در این آثار حماسی با توجه به تلقی امروزی از زن خواهیم پرداخت.

**واژگان کلیدی:** شاهنامه، ایلید، ادیسه، زنان، پهلوانان

## درآمد

کتاب شاهنامه و ایلپاد و اودیسه، خاستگاه بسیاری از علاقمندان به حماسه است و هر کس از دریای معارف این سه کتاب ره‌آوردی با خود آورده است. گاهی آنها را به دید جنگ و جنگاوران دیده‌اند و گاهی از منظر ساختار و عناصر زیبایی‌شناختی و گاهی چشم‌انداز رفتار پهلوانان و بازیگردانان آن. فردوسی در شاهنامه علاوه بر پرداختن به امور مردان و جنگ‌ها از نقش زنان و تأثیر آنان نیز غفلت نکرده است. به گونه‌ای که زنان نیز برگ‌هایی از این دفتر زرین را به خود اختصاص داده‌اند. گاهی چنان تأثیرگذارند که نجات‌دهنده‌ی تخت شاهی و دودمان هستند و حکم سفیر را در دربار به عهده می‌گیرند مانند: «سیندخت» و گاهی عاشق زار و دل‌خسته‌ای که شکارچی جهان پهلوانان بزرگ شاهنامه می‌شوند مانند: «رودابه و تهمینه و منیژه» و گاه حاملان حوادث بزرگ و نویدبخش آینده‌ای بهتر مانند: «جریره، تهمینه و فرنگیس» و گاه نیز نفرت را به دنبال خود می‌کشند مانند: «سودابه». اما واقعیت آن است که زنان شاهنامه با شخصیت‌ترین و آراسته‌ترین زنان را در کل ادبیات فارسی تشکیل می‌دهند» (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۱: ۲۴). زنان شاهنامه مانند: خواهران اسفندیار، پرده نشین و عقیق هستند و یا جنگجویی مبارز و دلاور مانند: «گردآفرید». و یا جاه و مقامی دارند، مانند: «فرنگیس، منیژه، جریره، تهمینه، مادر سیاوش، گلشهر» تورانی و «کتایون» رومی و «سیندخت و رودابه». به‌طور کلی، «بیشتر زنان نقش‌آفرین شاهنامه را زنان محبوب و مقدس و خردمندی تشکیل می‌دهند که زاینده و پرورنده و آموزنده و نگاهدارنده‌ی شهریاران و قهرمانان و شاهزادگانند». (طغیانی، ۱۳۸۹: ۲۰) در شاهنامه به‌جز سودابه که وجهی خوبی از خود نشان نداده دیگر زنان در بخش پهلوانی صورت و سیرتی زیبا از خود ارائه داده‌اند. «اکثر زنان شاهنامه نمونه‌ی بارز زن تمام عیار هستند. در عین برخورداری از فرزاندگی، بزرگ‌منشی و حتی دلیری از جوهر زنانه به‌نحو سرشار نیز بهره‌مندند ... برخلاف مردان، همه‌ی زنان بیگانه‌ای که با ایرانی پیوند می‌کنند، از صفات عالی انسانی برخوردارند» (اسلامی ندوشن، ۱۳۴۹: ۱۲۰).

هومر نیز در آثار خود از زنان یاد کرده و در ظاهر داستان، عامل اصلی جنگ ایلپاد و اودیسه، زن است. در ایلپاد «هلن» به‌خاطر کامیابی‌های خود، زندگی و فرزند را در اسپارت رها می‌کند و به دنبال شوی جدید به تروا می‌آید. امری که جنگی طولانی مدت، کشتار زیاد و در پایان نیز ویرانی تروا و برافتادن پادشاهی پریام و فرزندان او را در پی دارد (ولی در اصل عامل اصلی یافتن غنائم، ثروت و کنیزکان است که در جای‌جای ایلپاد مشخص است. چراکه برای برگرداندن هلن ده سال طول کشید تا هم‌پیمانان را برای لشکرکشی به تروا راضی نمایند). در اودیسه نیز مردان هوس‌باز و طماع برای دستیابی به اموال اولیس و شوکت او، راهی جز تصاحب «پنلوپ» همسر او نمی‌یابند و به‌خاطر این تصاحب است که سر به باد می‌دهند.

هومر در بیان شخصیت و جنبه‌های مختلف زنان مانند فردوسی عمل نمی‌کند او نمی‌تواند مانند فردوسی وارد جزئیات احساسی زنانه شود و از احساسات زنانه بگوید. شاید هم به خاطر ارزش و اهمیت - پایین زنان در عصر هومر باشد و او نمی‌خواسته از ارزش اشعار خود بکاهد یا او مانند فردوسی ژرف‌نگر نبوده و از روحیات زنان آگاهی چندانی نداشته است. «در جامعه هومری نیز مانند آتن جای زن در خانه است. در خانه نیز با همسر هم‌مسکن نیست. زنان در اندرون زندگی می‌کنند و این قسمت قفل و بست دارد» (کیا، ۱۳۷۱: ۲۳۱) ولی در شاهنامه زنان در شبستان شاهی و اندرونی خانه مردان مسکن دارند، مشاور و رایزن هستند و در امور نیز دخالت دارند. زنان شاهان و بزرگان مجالس بزم و شادی برپا می‌کنند و به کار منزل نیز تن در نمی‌دهند.

اودیسه نیز کتابی است که حوادث و ماجراهای قهرمانان آن حول محور یک زن و تصاحب آن می‌چرخد. اولیس که از قهرمانان جنگ ایلیداد و تروا است قصد عزیمت به کشورش ایتاک می‌کند که خدایان به خاطر آن همه ستمی که بر مردم تروا روا داشتند او و یارانش را به مصیبت دچار می‌کنند. درغیاب او که طولانی هم هست (ده سال در جنگ با تروا و ده سال در راه بازگشت) بزرگان ایالت او و ایالت‌های هم‌جوار به قصد تصاحب اموال و فرمانروایی بر ایتاک، به خواستگاری همسرش، پنلوپ، می‌آیند تا از این طریق به مقاصد خود برسند و انگیزه اصلی آنها اموال و فرمانروایی است چرا که در این زمان پنلوپ باید بیش از چهل سال داشته باشد.

اگر چه مترجم آثار هومر، نفیسی اعتقاد دارد که «در اودیسه جنبه اخلاقی کامل‌تر و نیرومندتر و پخته‌تر است...» (هومر، ۱۳۸۷ ب: ۵۲۹) اما حقیقت امر اینست که این مطلب را در مقایسه با ایلیداد گفته است. چه اینکه در اودیسه دروغ و نیرنگ (اولیس در اودیسه زیاد دارد)، پایین بودن ارزش زن (شستشوی مردان در حمام، روابط نامشروع)، قتل و انگیزه‌های پست (نقشه قتل تلماک، ازدواج اجباری پنلوپ) و... هم دیده می‌شود که در ضمن این پژوهش به آنها اشاره می‌شود. پرسش اصلی مقاله حاضر، چیستی و چگونگی جایگاه زن در سه کتاب شاهنامه فردوسی، ایلیداد و اودیسه‌ی هومر است. روش تحقیق در جهت حصول به این مقصود، این گونه خواهد بود که ابتدا با نگاهی تطبیقی به بررسی جایگاه و رفتار و ویژگی‌های زنان و تأثیرگذاری آنها بر پهلوانان در سه کتاب شاهنامه فردوسی، ایلیداد و اودیسه هومر خواهیم پرداخت، آنگاه به اجمال تحلیلی انتقادی خواهیم داشت از جایگاه و موقعیت زنان در سه اثر حماسی مذکور با توجه به پیش فرض‌های موجود در جهان معاصر.

## ۱- ارزش زن

زن در شاهنامه ارزش والایی دارد و از جمله مواردی است که پهلوانان از آن به نام و ننگ یاد می‌کنند. اسفندیار درباره‌ی اسارت خواهران از ننگ می‌گوید:

من ایدر نه از بهر جنگ آمدم / رنج از پی نام و ننگ آمدم (فردوسی، ۱۳۸۹: ۷۰۴)

حتی افراسیاب که از دشمنان ایران محسوب می شود وقتی به ماجرای عاشقانه بیژن و منیژه پی می برد، آن را مایه شرمساری و ننگ خود می داند و چنان برآشفته و تیز می گردد که حکم به اخراج منیژه از کاخ می دهد و با نیرنگ بیژن را به کاخ فرا می خواند تا او را به سزای عملش برساند:

کرا در پس پرده دختر بود / اگر تاج دارد بد اختر بود (همان: ۴۴۰)

نبینی کزین بد هنر دخترم / چه رسوایی آمد به پیران سرم

همان نام پوشیده رویان من / ز پرده بگسترد برانجمن

کزین ننگ تا جاودان بر سرم / بخندد همی کشور و لشکر (همان: ۴۴۴)

و سام نیز در ماجرای ویران نمودن کابل به دستور منوچهر، با سیندخت همسر شاه کابل به نشست و رایزنی می پردازد و در آخر با او پیمان می بندد:

به کابل دگر سام را هر چه بود / ز کاخ و ز باغ و ز کشت و درود

دگر چارپایان دوشیدنی / زگستردنی هم زپوشیدنی

به سیندخت بخشید و دستش بدست / گرفت و یکی نیز پیمان بیست (همان: ۸۹)

در مقابل دیدگاه مردم یونان در مورد زن و ارزش او چیز دیگری است. زن آنقدر پست و ارزان دیده می شد که نیازی نبود برایش این همه لشکرکشی کنند. در سرود بیست و سوم در لیست جوایزی که آخیلوس ترتیب می دهد زن پس از گاو قرار دارد. زن متاعی است، که بین آنها رد و بدل می شود و یا در اودیسه نیز زنان موظف بودند مردان را در حمام بشویند هرچند آن مرد بیگانه و غریبه ای باشد که او را نمی شناسند (هومر، ۱۳۸۷، الف: ۱۱۹).

در ایلیاد پهلوانان پس از پیروزی بر ممالک دیگر، زنان و دختران شاهان را به عنوان کنیزکان و زنان تمتعی خود به غنیمت می گرفتند. این زنان بیشتر جنبه ابزاری داشته اند، نظیر جوایزی را که آخیلوس برای مسابقات بعد از مرگ پاتروکل در نظر می گیرد، برای هر مسابقه زنی وجود دارد و البته این زن نفرت دوم به بعد است. یعنی جوایز نفر اول، گاو یا مادیان یا سه پایه ی طلا و ... بوده و جوایز نفرت بعدی زن بوده است: «از سراپرده ی او گرانبهاترین پاداش ها را آوردند و سه پایه هایی، تکاورانی آوردند، استران، گاوانی که پیشانی زورمند داشتند، زنان گرفتار زیباروی، آهنینه فروزان بخش کردند» (هومر، ۱۳۸۷ ب: ۴۸۴) و برای مسابقه کشتی، سه پایه و زن گرفتار را به عنوان جایزه قرار دادند

که ارزش سه پایه را برابر با دوازده گاو نر و ارزش زن گرفتار که دستان هنرمند دارد برابر با چهارگاو نر تخمین زده بودند (همان: ۴۹۶). یعنی ارزش زن هنرمند و زیبارو، یک سوم سه پایه بوده است. آخیلوس تیرگی روابط خود و آگاممنون را از زن می‌داند: «اگر آن روز که من وی [بریزئیس] را از پای دیوارهای لیرنس که به دست من ویران شده بود رُبُدم، آرتیمس در کشتی‌های من تیری جان-ربای به او [بریزئیس] زده بود تو و من از چه بدبختی‌هایی برکنار مانده بودیم. هکتور و مردم تروا از دوگانگی ما کامیاب شدند» (همان: ۴۱۲). گویا آخیلوس فراموش کرده که به خاطر همین زن گرفتار، بریزئیس، که الان بدبختی خود را از او می‌داند - در کنار دریا پیش مادرش گریه سرداده بود و موجب آن همه کشتار مردمش گردید. ارزش زن در جامعه‌ی ایللیاد به کارکردن در خانه و ریسندگی و بافندگی و عبادت و دعا برای مردان بوده است (همان: ۱۵۷).

در اودیسه ارزش زن پایین‌تر از ایللیاد نشان داده می‌شود تا جایی که زنان می‌بایست مردان و مهمانانی را که از راه می‌رسیدند حمام می‌کردند: «پولیکاست زیباروی تلماک را سروتن شسته بود. وی جوان‌ترین دختر نستور پسر نله بود. چون او را سر و تن شست و روغن آبگونه برتنش مالید نیم‌تنه‌ای و جامه‌ی زیبای گشادی بر پیکرش انداخت». (هومر، ۱۳۸۷ الف: ۴۶) و در خانه‌ی منلاس نیز تلماک و پسر نستور را - که همراه تلماک است - به حمام می‌برند: «چون زنان خدمتگر تن ایشان را شستند و روغن مالیدند نیم‌تنه‌ها و جامه‌های پشمین روی دوششان انداختند» (همان: ۵۰) و هلن نیز از شستشوی اولیس می‌گوید (زمانی که اولیس در سیمای مرد ژنده‌پوشی برای جاسوسی وارد تروا می‌شود): «..اما چون سر و تن او را شستم و روغن مالیدم جامه‌ی نیکو به او پوشانیدم...» (همان: ۵۵) و موارد دیگر<sup>۱</sup>.

و دیگر در خطاب کردن آنهاست؛ پنلوپ، همسر اولیس، «ملانتو» یکی از خدمتکارانش را سرزنش می‌کند و چنین می‌گوید: «ای زن بی‌شرم، ای ماده سگ خودسر، من از رفتار تو آگاهم» (همان: ۲۸۰) و یا در جایی دیگر در درد دل با پیرمرد ژنده‌پوش (اولیس) چنین می‌گوید: «نابکاری خدمتکارانم، این ماده سگان بددل، ایشان را واداشت سر برسند» (همان: ۲۸۱). و اولیس نیز به خدمتکاران چنین می‌گوید: «ای ماده سگ، همین دم می‌روم سخنان تو را به تلماک می‌گویم» (همان: ۲۷۴). با توجه به آنچه گذشت ارزش زن در اودیسه نیز بسیار پایین است و گاهی زن را تا حد یک ماده سگ پست و حقیر توصیف می‌کند.

در شاهنامه حتی برای زنان شاهان مغلوب نیز ارزش قائل می‌شدند و مانند مردان ایللیاد برخورد نمی‌کردند. در زمان کیخسرو و بعد از جنگ بزرگ، گیو گروگان‌های تورانی را - که جهن پسر افراسیاب و «گرسیوز» در میان آنهاست - به سوی پایتخت می‌آورد، کیکاوس با اسیران چنین رفتاری صمیمانه دارد:

بدان دختران رد افراسیاب / نگه کرد کاوس مژگان پر آب  
 پس پرده‌ی شاهشان جای کرد / همان گه پرستنده برپای کرد  
 اسیران و آنکس که بود از نوا / بیار است مر هر یکی را جدا ... (همان: ۵۸۵)

و یا کیخسرو بعد از فتح توران، در مورد پوشیده‌رویان افراسیاب و مردان سرزمین توران به سربازان چنین می‌گوید:

هم آواز پوشیده رویان‌اوی / نخواهم که آید ز ایوان به کوی ...  
 ز خویشان او کس نیاززد شاه / چنانچون بود در خور پیشگاه ...  
 بدیشان چنین گفت کایمن شوید / زگوینده گفتار بد مشنوید  
 کزین پس شما را ز من بیم نیست / مرا بی‌وفایی و دژخیم نیست ... (همان: ۵۷۴)

**زنان و طبقات اجتماعی:** در هر جامعه‌ای شاهان و بزرگان دارای حرمسرا و شبستان هستند و در آن زنان سوگلی و دیگر زنان و بعد از آنان کنیزکان وجود دارند و شاهنامه از این امر مستثنی نیست. شاهان چند زن و در کنار آن پرستندگان دارند و حتی بزرگ‌زاده‌ها نیز برای خود پرستنده‌ای دارند. مانند رودابه:

ورا پنج ترک پرستنده بود / پرستنده و مهربان بنده بود (فردوسی، ۱۳۸۹: ۶۶)

و گاهی بزرگان از کنیزکان خود فرزندی هم داشتند نظیر زال که از کنیز خود شغاد را به دنیا آورد:  
 کنیزک پسر زاد روزی یکی / که از ماه پیدا نبود اندکی  
 بیالا و دیدار سام سوار / از و شاد شد دوده نامدار (همان، ۷۵۹)  
 و گاهی اتفاق می‌افتاد که زن اسیری، سر ماهرویان شاه شود و پسرش نامزد پادشاهی؛ در ماجرای مادر سیاوش، طوس و گیو او را در بیشه‌ای می‌یابند و در نهایت کاوس او را به حرمسرای خود می‌فرستد:

به مشکوی زرین کنم شایدت / سرماهرویان کنم بایدت  
 چنین داد پاسخ که دیدم ترا / زگردنکشان پسندیدم ترا (همان، ۲۰۳)

و از موارد زیبا آنست که دختر حق انتخاب شوهر دارد نمونه، بیت بالا که مادر سیاوش خود دست به انتخاب می‌زند، و یا سودابه که در ازدواجش با کیکاوس، پدر را راضی می‌کند و یا رودابه که ابتدا مادر و بعد پدر را راضی به ازدواج خود با زال می‌کند این نشان از آن دارد که «زن در شاهنامه به یمن

استقلال خویش، عملکردی مستقل از مردان دارد و خود می‌تواند سلسله‌جنبان حوادث شود چنانکه رودابه با آنکه می‌داند خانواده‌اش با زال دشمن‌اند، بر دلدادگی‌اش پافشاری می‌کند بهمین ترتیب تهمینه جسورانه خود را به رستم معرفی می‌کند...» (عباسی، ۱۳۸۹: ۱۲۷) اما در اودیسه، آلسینوئوس بدون این‌که از دختر بخواهد که اولیس را دوست می‌دارد یا نه، خواهان دامادی اولیس است - اگرچه تفاوت سنی آنها بسیار است: «امیدوارم با هنری و دلی که داری که همانند هنر و دل من است، دخترم به تو شوهر کند، تورا داماد من بدانند، این‌جا بمانی؛» (هومر، ۱۳۸۷ الف: ۱۰۴) و یا هلن، اگر چنانچه از شوی خود راضی بود و با رضایت خویش ازدواج کرده بود، لازم نبود که با پاریس به‌خاطر زیبارویی‌اش فرار کند. و نمونه‌ی دیگر دختران پریام که بزرگ‌زادگان شهرهای دیگر و هم‌جوار به طمع دامادی او در جنگ شرکت می‌کردند و چه بسا که سرهم به باد می‌دادند نظیر «اوتریونه» (هومر، ۱۳۸۷ ب: ۲۹۲).

در ایللیاد از طبقات مختلف زنان سخن به میان می‌آید:

**الف:** زنان سوگلی: مانند هلن و هکوب (مادر هکتور، پاریس و هلنوس) از هکوب در چندجا از ایللیاد نام برده می‌شود و در ماجرای بازگرداندن جسد هکتور، اوست که بسیار پافشاری می‌کند تا پریام به میان دشمنان نرود و خطر نکند.

**ب:** زنان دیگر و به اصطلاح زنان معمولی یا درجه‌ی دو: که به‌خاطر ایجاد روابط با شهرهای هم‌جوار و دیگر مسائل سیاسی و... برای خود انتخاب می‌کردند مانند: «کاستیانیر» مادر «گورژیتیون» و همسر پریام (همان: ۱۹۱) و «لائوتوئه» مادر «لیکائون» و همسر دیگر پریام (همان: ۴۴۲ و ۵۷۹).

**پ:** زنان گرفتار یا اسیر: که این‌ها نیز دو دسته می‌شدند: زنان تمتعی که در جنگ‌ها با خود داشتند و زنان اسیری که بعدها با آنها پیمان زناشویی می‌بستند. اینان زنان و دختران بزرگ‌زادگان بودند مانند: «کریزیس» دخترکاهن معبد «آپولون» (کنیز آگامنون) (همان: ۳۷) و «بریزیس» دختر فرمانروای - لسیوس (کنیز آخیلوس) (همان: ۴۳). گروهی این زنان را به عنوان کنیزکان تمتعی در جنگ‌ها و سفرها برمی‌گزیدند و گروهی هم قصد ازدواج با آنها را داشتند؛ بریزیس بر سر جسد پاتروکل چنین ناله می‌زند: «به‌من می‌گفتی که به یاری تو، من همسر مهرپرورده‌ی پسر آسمانی‌نژاد پله خواهم شد مرا با کشتی‌های او به «فتی» خواهند برد و بزم با شکوهی در میان مردم تسالی برای این زناشویی برپا خواهد شد...» (هومر، ۱۳۸۷ ب: ۴۱۸)

**ت:** زنان نامشروع: که تعداد آنها در ایللیاد و اودیسه کم نیست: «اما آژاکس بر مردم تروا تاخت، ضربتی جان ربای به دوریکلوس پسرنامشروع پریام زد...» (هومر، ۱۳۸۷ ب: ۲۵۴) و «برای تاختن بر «ایزوس و آنتیف» دو پسر پریام دوید؛ که یکی از آنها زاده‌ی عشق [نامشروع] و دیگری زاده‌ی زناشویی بود و بریک گردونه بودند» (همان: ۲۴۴) و رابطه هلن با پاریس و دیگری: «مدون پسر نامشروع اوئیل و از همان نژاد آژاکس بود. در فیلاسه دور از زادگاه خود می‌زیست...» (همان: ۳۰۱) در اودیسه نیز خدمتکاران اولیس

روابط پنهانی (البته همه می دانستند) و نامشروع با خواستگاران داشتند و تلماک بعد از ماجرای قتل عام خواستگاران آنها را نیز به دار مجازات آویخت (هومر، ۱۳۸۷ الف: ۳۳۳).<sup>۲</sup>

ث: زنان زرخرید: که منلاس یکی از آنها را داشت و پسری از او به دنیا آورد: «این پسر همان مگاپانتس زورمند بود که از زرخریدی زاده بود» (همان: ۴۹) و در جای دیگر اولیس به دروغ خود را پسر یک زن - زرخرید معرفی می کند: «پسران پاک زادی که از همسر خود یافت [هیلاکس] مرا مادری زرخرید هم - خوابه‌ای به جهان آورد...» (همان: ۲۰۸-۲۰۷)

ج: زنانی که شوهران آنان خدایان هستند:<sup>۳</sup> نظیر ایدومنه که پدرش زئوس است: «بیاد بیاور که نژاد - زئوس است که این‌جا دلوری را آشکار می کند او [زئوس] مینوس پشتیبان مردم اقریطس را به جهان آورد و دوکالیون نام‌آور از نژاد او بود که مرا به جهان آورد...» (هومر، ۱۳۸۷ ب: ۲۹۴) و مادر «اودور» که «هرمس» [از خدایان] او را شکار کرده بود: «هرمس این زن را در میان دسته‌ی خوانندگان الهه‌ای دید که کمان زرینش در میان شکارهای پر هیاهو درخشید و دل‌داده زیبایی او شد... در آن جا پنهانی شراره‌ی مهرورزی‌ش کارگر افتاد [روابط نامشروع] و از مهرورزی ایشان او دور پدید آمد» (همان: ۳۴۹)<sup>۴</sup>

### زنان خردمند و نابخرد

در کنار پهلوانان، در سه کتاب زنانی نیز وجود دارند که سخنان و اعمال خردمندانه دارند و یا اعمال و افکاری دارند که از مایه‌ی خرد سرچشمه می‌گیرد مانند:

**الف: خردمندان (اعمال و تصمیم‌های خردمندانه زنان)**

جریره: او همسر سیاوش و دختر پیران ویسه است. زمانی که «فرود» متولد می‌شود دستور می‌دهد:

بفرمود یکسر به فرمانبران / زدن دست آن خرد بر زعفران

نهادند بر پشت آن نامه بر / که نزد سیاوش خودکامه بر (فردوسی، ۱۳۸۹: ۲۵۱)

و از این طریق اثر انگشت فرود را به سیاوش می‌رساند و در اصل نشانه‌ای از فرزندش بود برای سیاوش و یا در ماجرای کین‌کشی سیاوش، به فرود چنین می‌گوید:

گر او کینه جوید همی از نیا / تراکینه زیبا وکیمیا

برت را به خفتان رومی بیوش / برو دل پر از جوش و سر پر خروش

به پیش سپاه برادر برو / تو کین خواه نو باش و او شاه نو (همان: ۳۱۷)

و این چنین اعمال خردمندانه از خود در شاهنامه نشان می‌دهد.



۲- سودابه: در ماجرای دعوت مهمانی شاه‌هاماوران از کیکاوس، به کیکاوس این‌گونه هشدار می‌دهد:

بدانست سودابه رای پدر/ که با سور پرخاش دارد بسر  
به کاوس کی گفت کین رای نیست / تو را خود به‌هاماوران جای نیست  
تو را بی‌بهانه به چنگ آورند / نباید که با سور جنگ آورند (همان: ۱۵۸)

که این نشان از رای‌مندی اوست.

۳- سیندخت: «هیچ یک از زنان شاهنامه (به‌جز شیرین) از نظر کردار به اندازه او مؤثر نبوده است. چهره‌ی او در بالاترین حدی است که تا پایان دوره پهلوانی برای نقش زن می‌توان سراغ جست.» (حمیدیان، ۱۳۷۲: ۲۱۱).

سیندخت در ماجرای زال و رودابه، نقش مهمی را در ایجاد صلح داشت و به‌عنوان سفیری از طرف مهرباب به سوی سام رفت و با هدایای بسیار و سخنان خردمندانه‌اش مانع ویرانی شهر می‌شود:

بدو گفت سیندخت کای پهلوان / سرپهلوانان وپشت گوان  
یکی سخت پیمانت خواهم نخست / که لرزان شود زو بر و بوم و رُست  
که از تو نیاید به‌جانم گزند / نه آنکس که برمن بود ارجمند  
گرفت آن زمان سام دستش بدست / ورا نیک بنواخت و پیمان ببست (فردوسی، ۱۳۸۹: ۸۷)  
گردآفرید: هنگامی که به دست سهراب، اسیر می‌شود تدبیر خردمندانه‌ای می‌اندیشد و از او رهایی می‌یابد:  
دو لشکر نظاره برین جنگ ما / برین گرز و شمشیر و آهنگ ما  
کنون من گشایم چنین روی و موی / سپاه تو گردد پر از گفت‌وگوی  
که با دختری، او به دشت نبرد / بدین‌سان به ابر اندرآورد گرد  
نهانی بسازیم، بهتر بود / خرد داشتن کار مهتر بود ...  
کنون لشکر و دژ به فرمان تست / نباید برین آشتی جنگ جست  
دژ و گنج و دژبان، سراسر، تراست / چو آیی بدان ساز کت دل هواست (همان: ۱۷۹-۱۷۸)

آرته: او همسر آلسینوئوس، پادشاه مردم فئاسی، در اودیسه است. او در خردمندی مَثَل است: «... هنگامی که در شهر رهسپار بود همواره او را بزرگ می‌داشتند زیرا که وی نیز خرد بسیار دارد و از راه مهربانی کشمکش‌های مردم را فرو می‌نشانند...» (هومر، ۱۳۸۷ الف: ۹۸)

پنلوپ: او همسر اولیس است و در ماجرای خواستگاری که برای زناشویی با او عجله داشتند چنین اندیشید و به آنها گفت: «ای جوانان! ای خواستگاران من، شما در زناشویی با من شتاب دارید؛ اولیس نامدار مرده است؛ پس چندان درنگ کنید تا من این روپوش را به پایان رسانم، کاری نکنید که تارهای

آن بیهوده از میان برود روزی که خواجه لائرت گرفتار پنجه‌ی شوم خدای بی‌رحم مرگ گردد این کفن او خواهد بود» (هومر، ۱۳۸۷ الف: ۲۳)

نوزیکاا: او دختر آلسینوئوس و آرته است. زمانی که او و دوستانش اولیس را در بیشه می‌یابند، او به‌خاطر حرف‌های مردم، به اولیس چنین می‌گوید: «اینان کسانی هستند که من از سخن و بدگویی ایشان می‌پرهیزم، هراسانم که در پشت سر مرا دست بیندازند. مردم آن همه گستاخ هستند همین بس است بی‌سرو پای، ما را ببینید و بگویند: این بیگانه‌ی زیبا و بلند قامت کیست که در پی نوزیکاا است؟ او را از کجا یافته است؟ شکی نیست که شوی او خواهد بود...» (همان: ۹۳) و به‌خاطر همین نشانی خانه را به اولیس می‌دهد و سفارش می‌کند تا رسیدن آنها به خانه، اولیس در بیشه‌ی متبرک در کنار درخت کبوده، منتظر بماند.

اما در هر سه کتاب با نمونه‌های زنان به دور از خرد نیز مواجه می‌شویم:

**ب: نابخردان (اعمال و تصمیم‌های نابخردانه‌ی زنان)**

۱- تهمینه: او برای این که سهراب را نزد خود نگه دارد، در مورد رشد و هیکل و رزم سهراب به رستم اطلاعات درستی نمی‌دهد:

پدر گرشناسد که تو زین نشان / شدستی سرافراز گردنکشان

چو داند بخواندت نزدیک خویش / دل مادرت گردد از درد ریش (فردوسی، ۱۳۸۹: ۱۷۶)

و رستم در گفتگو با گیو از نامه تهمینه می‌گوید:

چنین پاسخ آمد که آن ارجمند / بسی برنیاید که گردد بلند

همی می‌خورد با لب شیر بوی / شود بی‌گمان زود پرخاشجوی (همان: ۱۸۲)

یعنی تهمینه هنوز به رستم نگفته که او مشق رزم می‌کند. و یا می‌توانست در هنگام لشکرکشی پیکی و نامه‌ای به سوی رستم بفرستد و ...

سودابه: او نیز در ماجرای سیاوش کارهایی می‌کند که نابخردی خود را در شاهنامه ثبت می‌کند، یکی در ماجرای زن جادو که بچه سقط شده‌ی آن زن را به خود و کیکاوس نسبت می‌دهد و دیگری اصرار بر مجازات سیاوش که در نهایت به بدنامی خودش منجر می‌شود.

هلن: او با این که شوهر و دختری داشت، دل در گرو پاریس می‌بندد و مایه‌ی آبروریزی خود و قومش می‌شود و آن‌همه جنگ و خونریزی را به راه می‌اندازد و در نهایت فرمانروایی تروا را نیز از بین می‌برد.

### زن؛ خیانت یا وفاداری

در قسمت پهلوانی شاهنامه، فقط سودابه است که به کیکاوس خیانت می‌کند و به سیاوش گرایش پیدا می‌کند. البته دلایلی هم برای خود دارد: «سودابه نمونه شهوت‌رانی و کامجویی و پیمان‌شکنی و پیمان‌ستیزی، دروغ و ناراستی و پلیدی‌های زنانه در شاهنامه است» (طغیانی، ۱۳۸۹: ۳۱) و «نیرنگ-های زشت و پلشت سودابه در خور دیوان و جادوان است نه شهبانوی کیانی» (کیا، ۱۳۷۱: ۱۶۳) و «سودابه در شاهنامه در مقابل زنانی چون رودابه، فرانک، کتیون و بویژه فرنگیس قرار دارد. او تجسم عشقی جنسی و شهوت‌آلود است که نشانی از زاینده‌گی و حیات در آن دیده نمی‌شود» (موسوی، ۱۳۸۷: ۱۴۵) و... و هیچ‌گاه به این نپرداخته‌اند که سودابه‌ای که در ابتدا به شوهر وفادار بوده و نقشه‌ی شوم-پدر را به کیکاوس درهاماوران گوشزد می‌کند و همراه کیکاوس زندانی و اسیر می‌شود چرا در این‌جا ناگهان خائن جلوه می‌کند. او زمانی با کیکاوس ازدواج می‌کند که زنی جویای قدرت بوده (زمانی که پدر از او در مورد کیکاوس نظر می‌خواهد):

چه گویی تو اکنون هوای تو چیست / بدین کار بیدار رای تو چیست  
بدو گفت سودابه زین چاره نیست / از او بهتر امروز غمخواره نیست  
کسی کو بود شهریار جهان / بر و بوم خواهد همی از مهان  
ز پیوند با او چرایی دژم / کسی نشمرد شادانی بغم (فردوسی، ۱۳۸۹: ۱۵۸-۱۵۷)

و کیکاوس نیز قدرت برتر منطقه و او نیز بعد از ازدواج با کیکاوس شهبانوی بانوان منطقه می‌شود و حال سالیان زیادی از آن ماجرا گذشته و کیکاوس پیر و فرتوت و خرفت شده است پس او باید به دنبال قدرت نوظهور و برتر باشد، قدرتی که مطمئناً به پادشاهی خواهد رسید و شاه‌نشانی چون زال و رستم را در پشت سر خود داشته باشد (که در زمانی نه چندان دور کیقبادی را بر تخت نشانده‌اند)، بله، سیاوش. و گرنه چرا او در این مدت عاشق فریبرز نشد. چون امید پادشاهی فریبرز بسیار کم بود. فریبرز نودریان (طوس) را در کنار داشت ولی سیاوش رستم را و دیگر این‌که ازدواج با محارم آزاد بوده، حتی کیکاوس به سیاوش می‌گوید که یکی از دختران کی‌پشین یا کی‌آرش را بگیرد اما سیاوش برای رهایی از حيله‌ی سودابه از دختر او اظهار رضایت می‌کند:

کنون دخترت بس که باشد مرا / نشاید بجز او که باشد مرا (همان: ۲۰۹)

و سودابه این مطلب را به کیکاوس می‌گوید و کیکاوس شادی می‌کند:

جز از دختر من پسندش نبود / زخوبان کسی ارجمندش نبود

چنان شاد شد زان سخن شهریار / که ماه‌آمدش گفتی اندر کنار (فردوسی، ۱۳۸۹: ۲۱۰)

و دیگر این که او از سرزمین‌هاماوران بود که در گذشته‌های دور مادرسالاری در آن رواج داشته است. پس سودابه با مرگ کیکاوس می‌توانست با سیاوش ازدواج کند و به خواسته‌اش که قدرت باشد، برسد. در مجموع می‌توان گفت که بوالهوسی سودابه برای قدرت است و به خاطر این، دست به هر حیل‌های می‌زند تا خود را رهایی دهد و ماجرای زن جادوگر و سقط بچه‌ها را پیش می‌کشد... و از دیگر سوی وجود سودابه محملی است برای شناخته شدن معصومیت سیاوش «به موجب اسطوره، دیو همه سیاهی است، اما چند قطره خون او گشاینده‌ی چشم شاه ایران به روشنایی شد. سیاوش هم‌بنی ارداد را در نمی‌یافت و در نتیجه بر عصمت خویش دل‌بسته بود. اگر سودابه همچین راه ناپسری خود را می‌رفت بی‌گمان، ارج و فر عصمت شاهزاده‌ی کیانی امکان بروز نمی‌یافت. اینجاست که باید بپذیریم که سودابه نیز در حقیقت با عصیان خویش، امکان بالش هر چه بیشتر معصومیت سیاوش را فراهم آورده است» (سرامی، ۱۳۸۷: ۹۱)

در ایلید و در اودیسه نیز با زنان خیانت‌کار رو برو هستیم. عامل اصلی جنگ تروا و این همه کشتار، خیانت زنی است که علی‌رغم داشتن شوهر و بچه، به‌دنبال جوان زیبارویی عازم کشور تروا می‌شود و بعد از بیست‌سال دوباره به شوهر اول خود برگردانده می‌شود «هلن، یکی از زناکارترین شخصیت‌های ایلید است که آفرودیت او را مهار می‌کند» (سیدیر، ۱۳۷۵: ۲۷۶). در مورد خیانت زنان در ایلید و اودیسه در قسمت طبقات زنان مطالبی آمده و در این جا به چند مورد دیگر اشاره می‌شود: «ملانتو» یکی از خدمتکاران «پنلوپ» است که پنلوپ او را بزرگ کرده است: «وی دختر دولیوس بود؛ پنلوپ از وی سرپرستی کرده، مانند فرزند خود پرورده بود هر چه می‌توانست دل او را شاد بکند به وی می‌داد با این همه زن هیچ دلسوزی برای پنلوپ نداشت زیرا که اوریماک را دوست می‌داشت و خویشتن را به او وامی‌گذاشت». (هومر، ۱۳۸۷ الف: ۲۷۳). و خدمتکاران اولیس با خواستگاران زنش آمیخته بودند: «در آنجا اولیس آرمیده بود و در اندیشه‌ی نابود کردن خواستگاران بود. زانی که خوی گرفته بودند به ایشان بپیوندند از تالار گریختند یکدیگر را به خنده و شادی برمی‌انگیختند» (همان: ۲۹۶-۲۹۵)۵. جریره: او دختر پیران ویسه و همسر اول سیاوش است. سیاوش از او فرزندی به نام «فرود» دارد. زمانی که کیخسرو به توران لشکر کشی می‌کند و سپهسالاری را به طوس می‌دهد و آنها از راه کلات وارد سرزمین توران می‌شوند، جریره به‌خاطر وفاداری‌اش به سیاوش، فرزند را به همراهی با سپاه برادر و کین‌خواهی پدر تشویق می‌کند:

جریره بدو گفت کای رزمساز / بدین روز هرگز مبادت نیاز  
بایران برادرت شاه نوست / جهاندار و بیدار کیخسروست  
ترا نیک داند بنام و گهر / زهم‌خون وز مهره‌ی یک پدر  
برادرت گر کینه جوید همی / روان سیاوش بشوید همی

گر او کینه جوید همی از نیا / ترا کینه زیاتر و کیمیا  
 برت را به خفتان رومی بیوش / برودل پراز جوش و سرپر خروش  
 به پیش سپاه برادر برو / توکین خواه نوباش و اوشاه نو... (فردوسی، ۱۳۸۹: ۳۱۷)

رودابه: او دختر مهرباب کابلی و معشوقه‌ی زال است. زال در گفتگو با او سوگند یاد می‌کند که دل سام و شاه را به دست آورد و رودابه نیز پیمان وفاداری با او می‌بندد:

بدو گفت رودابه من همچنین / پذیرفتم از داور کیش و دین  
 که بر من نباشد کسی پادشاه / جهان آفرین بر زبانم گواه

جز از پهلوان جهان زال زر / که با تخت و تاجست و بازیب و فر (همان: ۷۲-۷۱)

سودابه: او دختر شاه‌هاماوران است که کیکاوس با شنیدن و صف زیبایی‌اش، عاشق او می‌شود و خواستار ازدواج با اوست. بعد از ازدواج، شاه‌هاماوران دسیسه می‌کند تا کیکاوس را از بین ببرد ولی سودابه با پدر هم داستان نیست و همراه کیکاوس به زندان می‌رود:

چو سودابه پوشیدگان را بدید / به تن جامه خسروی بردید

به مشکین کمند اندر آویخت چنگ / به فندق گُلان را داد رنگ...

فرستادگان را سگان کرد نام / همی ریخت خونابه بر گُل مدام

جدایی نخواهم ز کاوس گفت / و گرچه لحد باشد او را نهفت

چو کاوس را بند باید کشید / مرا بی‌گنه سر بیاید برید... (فردوسی، ۱۳۸۹: ۱۵۹)

«سودابه در طول تمامت داستان، جمال صوری را باز می‌تاباند و از آغاز کار هم سیرت جمیل وفاداری به شوی را به نمایش گذاشته است» (سرامی، ۱۳۸۷: ۸۵).

فرنگیس: او دختر افراسیاب و از زنان باوفای شاهنامه است. او برای شوهر، از جان نیز مضایقه نمی‌کند. سیاوش در شب قبل از مرگ بسیاری از حقایق را برای او می‌گوید و او نیز آن حقایق و رازها را سال‌ها در دل خویش نگه می‌دارد- و بعد از آمدن گیو برملا می‌کند- بعد از آن که می‌شنود پدرش با سپاهی به «سیاوشگرد آمده است از سیاوش می‌خواهد که توران را ترک کند:

فرنگیس گفت: ای خردمند شاه / مکن هیچ‌گونه بما درنگاه

یکی باره گامزن برنشین / مباحث ایچ ایمن، به توران زمین

تورا زنده خواهیم که مانی به جای / سرخویش گیر و کس را مپای (همان: ۲۶۰)

و در بردن سیاوش به قربانگاه، پیش پدر می‌رود و او را از این کار برحذر می‌دارد اما سودی ندارد:

بدو گفت کای پره‌نر شهریار / چرا کرد خواهی مرا خاکسار  
 دلت را چرا بستی اندر فریب / همی از بلندی نبینی نشیب  
 سر تاجداران مبر بی‌گناه / که نپسندد این داور هور و ماه...  
 همان از منوچهر شاه بزرگ / چه آمد به سلم و به تور سترگ  
 کنون زنده برگاه کاووس شاه / چو دستان و چون رستم کینه‌خواه  
 جهان از تهمت بلرزد همی / که توران به جنگش نیرزد همی ... (همان: ۲۶۴)

و بعد از بریدن سر سیاوش، او موی خود را برید و صورت خود را زخمی کرد:

همه بندگان موی کردند باز / فرنگیس مشکین کمند دراز  
 برید و میان را به گیسو بیست / بندوق گل ارغوان را بخت  
 به اواز برج‌ان افراسیاب / همی کرد نفرین و می‌ریخت آب (همان: ۲۶۵)

و زمانی که به همراه گیو و کیخسرو به ایران می‌آید افراسیاب از عمل او تعجب می‌کند و چنین می‌گوید:

چو کیخسرو ایران بجوید همی / فرنگیس باری چه پوید همی؟ (همان: ۲۹۵)

کتایون: او دختر قیصر روم است. از جمله زنانی است که خود شوهرش را می‌یابد<sup>۶</sup> و این عمل باعث می‌شود که قیصر او را از قصر بیرون کند. روزی گشتاسپ از کتایون می‌پرسد که چرا مرا انتخاب کردی که از تخت و تاج بی‌بهره ماندی؟ کتایون در جوابش می‌گوید:

کتایون بدو گفت کای بدگمان / مشو تیز با گردش آسمان  
 چومن با تو خرسند باشم به بخت / تو افسر چرا جویی و تاج و تخت (همان: ۶۸۲)

و وفاداری خود را این‌گونه به گشتاسپ مغرور نشان می‌دهد.

منیژه: او دختر افراسیاب و همسر بیژن است. او نیز از وفاداران است و به خاطر بیژن سختی‌های زیادی را تحمل می‌کند از جمله گدایی:

غریوان همی گشت برگرد دشت / چویک روز و یک شب برو برگزشت  
 خروشان بیامد به نزدیک چاه / یکی دست را اندرو کرد راه

چو از کوه خورشید سر برزدی / منیژه ز هر در همی نان چدی  
 همی گرد کردی به روز دراز / به سوراخ چاه آوریدی فراز  
 به بیژن سپردی و بگریستی / بران شوربختی همی زیستی... (همان: ۴۴۵)

پنلوپ: در اودیسه نیز پنلوپ از وفاداران به اولیس است و سالها انتظار آمدن اولیس را دارد و وقتی خواستگاران او را مجبور به ازدواج بایکی از آنها می‌کنند او به بهانه‌ی بافتن پارچه‌ای که کفن پدر شوهرش، لائرت، است وقت‌کشی می‌کند تا شاید اولیس برگردد (هومر، ۱۳۸۷ الف: ۳۵۱-۳۵۰)

### زن و عفاف و پوشیده‌رویی

در شاهنامه دختران تا زمانی که در خانه‌ی پدری به سر می‌برند کسی نمی‌تواند آنان را ببیند و زمانی که شوهر می‌کنند از پرده خارج می‌شوند به‌این خاطر بود که بیشتر عشق‌های شاهنامه از راه شنیدن آغاز می‌شود نظیر کیکاوس از شنیدن زیبایی‌های سودابه، زال از شنیدن زیبایی رودابه، بیژن با شنیدن زیبایی منیژه و... «پهلوان ایرانی برای عشق نمی‌جنگد، به عشق گرفتار می‌شود... نه رقیبی در این عشق - ها در میان است و نه خود عشق با چنان سدی رو بروست که برای از میان برداشتنش به نبرد برخیزند» (مختاری، ۱۳۷۹: ۱۳۹)

کیخسرو در پس پرده چهار دختر دارد که کسی آنها را به چشم ندیده است:  
 بیامد بایوان شاهی دژم / به آزاد سرو اندر آورده خم  
 کنیزک بدش چارچون آفتاب / ندیدی کسی چهر ایشان بخواب  
 به پرده بتان را برخویش خواند / همه راز دل پیش ایشان براند (فردوسی، ۱۳۸۹: ۶۱۶)

و جاماسپ در حضور اسفندیار از خواهران او چنین می‌گوید:  
 همای خردمند و به‌آفرید / که باد هوا روی ایشان ندید (همان: ۶۸۱)

زمانی که گشتاسپ در سیستان به سر می‌برد، ارجاسپ تورانی به ایران لشکرکشی می‌کند و دختران او را به اسارت می‌برد، زنی که خبر حمله‌ی ارجاسپ را آورد در مورد دختران گشتاسپ چنین می‌گوید:

دگر دختر شاه به‌آفرید / که باد هوا هرگز او را ندید  
 به خواری ورا زار برداشتند / برو یاره و تاج نگذاشتند (همان: ۶۷۷)

و ارجاسپ زمانی که آنها را به توران می‌برد، به کارهای آشپزخانه و آبکشی وا می‌دارد؛ یکی از خواهران در دژ رویین به اسفندیار - که برای آزادیشان رفته بود - چنین می‌گوید:

برهنه سرو پای و دوش آبکش / پدر شادمان روز و شب خفته خوش  
برهنه دوان بر سر انجمن / خنک آنک پوشد تنش را کفن (همان: ۷۰۳)

و یا تهمینه در حضور رستم از عفاف خود چنین می‌گوید:

کس از پرده بیرون ندیدی مرا / نه هرگز کس آوا شنیدی مرا (همان: ۱۷۴)

و منیژه بعد از اسارت بیژن در برخوردی که با رستم دارد - به صورت یک تاجر بزرگ - رستم او را از خود دور می‌کند. او ناراحت می‌شود و از عفتش می‌گوید:

منیژه منم دخت افراسیاب / برهنه ندیدی رُخم آفتاب  
کنون دیده پُرخون و دل پر زرد / ازین در بدان در دوان گردگرد (همان: ۴۵۹)

در اودیسه نیز زنانی هستند که شرم و حیا را رعایت می‌کنند؛ نظیر پنلوپ، او زمانی که می‌خواهد بین خواستگاران ظاهر شود از «اورینومه» می‌خواهد که دوتا از خدمتکاران را صدا بزند تا با او بروند: «اما برو به آنتونوئه و هیپودامی بگو بیایند تا در تالار بزرگ در کنار من باشند زیرا که تنها به میان این مردان نخواهم رفت. شرمساری مرا باز می‌دارد» (هومر، ۱۳۸۷ الف: ۲۶۹) و هنگام رویارویی با خواستگاران نیز روی خود را می‌پوشاند: «روی پوش رنگارنگ خود را به گونه‌های خود کشید» (همان: ۲۷۰) و زمانی که با اولیس روبرو می‌شود جلو نمی‌رود و او را در آغوش نمی‌گیرد و از نرفتن خود چنین می‌گوید: «نخست تو را نبوسیدم، آن چنان که اکنون می‌کنم. زیرا همیشه دلم در سینه‌ام می‌لرزید که مبادا مردی این‌جا بیاید مرا با سخنان خود بفریبد. چه بسا کسانی که جز فریب و بدخواهی چیزی در سر ندارند...» (هومر، ۱۳۸۷ الف: ۳۴۱).

دیگری «نوزیکائا» دختر آلسینوئوس فرمانروای فتاسی است. زمانی که اولیس با او برخورد می‌کند و قرار است اولیس را به خانه ببرد، از حرف‌های مردم می‌ترسد به همین خاطر نشانی خانه را به اولیس می‌دهد و از او می‌خواهد که بعد از آنها حرکت کند: «هراسانم که در پشت سر مرا دست بیندازند... همین بس که بی‌سر و پایی ما را ببیند و بگوید: این بیگانه‌ی زیبا و بلند قامت کیست که در پی نوزیکائاست؟!... شکی نیست که شوی او خواهد بود» (همان: ۹۳)

در ایللیاد و اودیسه زنانی هستند که به خاطر بوالهوسی‌های خود شرم و عفاف را رها کرده و بدنام شده‌اند؛ نظیر هلن که به خاطر زیبارویی بیگانه (پاریس) آبروی خود و مردم آرگوس را به باد می‌دهد



در اودیسه چنین می‌گوید: «آیا پسر اولیس جوانمرد، همان تلماک نیست، که کودکی نوجوان در خانه گذاشته بود هنگامی که برای من که سیمایی سگ دارم، شما مردم آخایی، جنگ دلیرانه در پای دیوار تروا می‌کردید؟...» (همان: ۵۲). و زنان و خدمتکاران اولیس که قبلاً شرحشان گذشت. در ایلیاد هکوب، مادر هکتور، صحنه‌ای می‌آفریند که بی‌ربط با شرم و عفاف نیست. او برای برگرداندن هکتور از صحنه‌ی رزم بر بالای برج ایستاده و پستان‌های خود را درمی‌آورد و او را به شیری که از آن خورده سوگند می‌دهد (هومر، ۱۳۸۷، ب: ۴۶۱) و در جایی دیگر هم هومر آورده که او روی بند (پرده فروزان) بر چهره می‌زد (همان: ۴۶۹) و زنان دیگر که روابط نامشروع با پریام و دیگران داشتند.

### زن؛ کار یا تن آسانی

تفاوت زن و دختر در فرهنگ یونانی و ایرانی در این قسمت مشخص‌تر می‌شود، در فرهنگ ایرانی و شاهنامه زن و دختر آزادی‌هایی داشته‌اند و از آنها به عنوان بانو، شاه بانو و... در کاخ و دربار یاد می‌شود و دختران و زنان رو در رو و چهره به چهره با مردان و صاحبان قدرت به گفتگو می‌پردازند. این زنان بیشتر به عیش و شادکامی می‌پردازند تا کار (البته این تا زمانی است که رنجی ندیده‌اند). زنان رنج‌دیده شاهنامه: تهمینه در مرگ پسر، رودابه در مرگ پسران و نوه‌ها، کتایون در مرگ پسر و نوه‌ها، جریره در مرگ پسر، اما جالب است که دختران افراسیاب، فرنگیس و منیژه، بعد از مصیبت‌ها روی خوش آسایش را می‌بینند ولی تهمینه و جریره می‌میرند و رودابه برای مدتی دیوانه می‌شود.

در اودیسه در یک جا از جشن و شادمانی دختران فئاسی سخن می‌گوید و آن هم برای بیدارساختن اولیس و نجات دادن او است: «چون هم‌نشینان و آن بانو از خوردنی سیر شدند، روپوش‌های خود را افگندند و گوی بازی کردند نوزیکاتا که بازوهای سفید داشت آهنگ آواز و پای کوبی را می‌زد» (هومر، ۱۳۸۷ الف: ۸۹).

و در زمینه کار، همه زنان ارجمند تروا در ایلیاد و زنان اودیسه به کار مشغول هستند و بیشتر ریسندگی و بافندگی می‌کنند. هکتور زمان رفتن به جنگ به آندروماک چنین می‌گوید: «اما لطف کن و به سرای خود بازگرد، کارهای پی در پی خویش را در بافندگی و ریسندگی دنبال کن و در کار خدمتکاران خود سرپرستی کن» (هومر، ۱۳۸۷ ب: ۱۶۲). در ایلیاد حتی الهگان نیز کار بافندگی انجام می‌دهند: «[هرا] جامه‌ای پوشید از بافته‌ای آسمانی، که آتنه همه‌ی هنر خود را در آن به کار برده بود» (همان: ۳۱۱) و در مورد هلن چنین آمده: «هلن را در کاخ خود دید که روی بافته‌ای سفید مرمری سوزن دوزی می‌کرد و بر روی آن بافته کار و کوششی را که جوشن پوشان و یکه سواران تروا و یونان در میدان کارزار در راه مهر او کرده بودند نقش می‌بست...» (همان: ۹۰).

در اودیسه نیز زنان به کار مشغولند. زن پادشاه فئاسی «آرته» پشم‌ریسی می‌کند: «مادرش نزدیک کانون زنان خدمتگرنشسته بود، پشم‌های ارغوانی دریا را به دوک می‌پیچید» (هومر، ۱۳۸۷ الف: ۸۸). و هلن نیز کار می‌کند: «هلن نزدیک رختدان‌هایی ایستاده بود که در آن روپوش‌هایی را چیده بودند که با دست خود ابریشم‌دوزی زیبا بر آن کرده بود» (همان: ۲۲۰) و پنلوپ نیز کار ریسندگی و بافندگی می‌کند: «مادر تلماک آمد رو به روی در نزدیک لنگه‌ی در نشست؛ بر روی کار دستی خود خم شده بود و ریسمان‌های سبک را بر دوک می‌پیچید» (همان: ۲۵۰).

### نقش مادری

در این مؤلفه نیز زنان شاهنامه با زنان ایلید و اودیسه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی دارند. زنان شاهنامه به معنای واقعی مادرند و هنگامی که مصیبتی برای فرزندان‌شان روی دهد گویا آن مصیبت برای خود آنان رخ داده و چه بسا از غصه جان به‌جان آفرین تسلیم می‌کنند و یا برای مدتی مشاعر خویش را از دست می‌دهند. تهمینه یکی از آن زنانی است که با شنیدن خبر مرگ سهراب، غم و غصه فراوان او را فرا می‌گیرد و به سالی نمی‌کشد که به پسر ملحق می‌شود.<sup>۷</sup> و جریره در نقش مادر، فرزند را بر می‌انگیزد که با برادر متحد شود و انتقام خون پدر را بگیرد اما خواست یزدان چیز دیگرست و به‌دست ایرانیان کشته می‌شود و جریره با دیدن این صحنه اسبان را شکم می‌درد و بر بالین پسر می‌آید و خودکشی می‌کند:

بیامد به بالین فرخ فرود / یکی دشنه با او چو آب کبود

دو رخ را به روی پسر بر نهاد / شکم بردرید و برش جان بداد (فردوسی، ۱۳۸۹: ۳۲۸)

رودابه نیز زمان رفتن رستم به هفت‌خان با چشمانی پر از اشک او را بدرود می‌گوید:

چو رستم به رخس اندر آورد پای / رُخس رنگ بر جای و دل هم به جای

بیامد پر از آب رودابه به روی / همی زار بگریست دستان بروی (همان: ۱۳۶)

و در رو یارویی با اسفندیار و زخم برداشتن رستم، رودابه فغان سرمی‌دهد:

ز سر بر همی کند رودابه موی / برآواز ایشان همی خست روی (همان: ۷۴۵)

و بعد از مرگ رستم، کاری می‌کند که هیچ‌یک از مادران شاهنامه نکردند:

برآشفت رودابه سوگند خورد / که هرگز نیابد تنم خواب و خورد

روانم روان گو پیلتن / مگر باز بیند بران انجمن

ز خوردن یکی هفته تن باز داشت / که با جان رستم بدل راز داشت  
 ز ناخوردنش چشم تاریک شد / تن نازکش نیز باریک شد...  
 سر هفته را زو خرد دور شد / ز بیچارگی ماتمش سور شد  
 بیامد به بستان بهنگام خواب / یکی مرده ماری بدید اندر آب  
 بز دست بگرفت پیچان سرش / همی خواست کز مار سازد خورش... (همان: ۷۶۷)

در ماجرای ویرانی زابل به دست بهمن و بند نهادن به پای زال، رودابه از رستم و سوگ او این چنین می‌گوید:

که زارا دلیرا گوا رستما / نبیره گو نامور نیرما  
 تو تا زنده بودی که آگاه بود / که گشتاسپ اندر جهان شاه بود  
 کنون گنج تاراج و دستان اسیر / پسر زار کشته به پیکان تیر  
 مبیناد چشم کس این روزگار / زمین باد بی تخم اسفندیار (همان: ۷۷۲)

و مادر دیگر شاهنامه کتابیون است. او هنگام رفتن اسفندیار به زابل می‌خواهد با سخنان خود مانع او می‌شود اما اسفندیار قبول نمی‌کند در پایان به اسفندیار چنین می‌گوید:  
 ز گیتی همی پند مادر نیوش / به بد تیز مشتاب و چندین مکوش (همان: ۷۱۶)

و شرح دلوری‌های رستم را که در گذشته انجام داده بیان می‌کند و از تاج و تخت بد می‌گوید:  
 که نفرین برین تخت و این تاج باد / برین کشتن و شور و تاراج باد  
 مده از پی تاج سر را به باد / که با تاج شاهی ز مادر نژاد (همان: ۷۱۶)

اسفندیار نمی‌پذیرد و وقتی کتابیون اصرار اسفندیار را می‌بیند از او می‌خواهد که فرزندان را به زابلستان نبرد:

اگر زین نشان رای تو رفتن است / همه کام بدگوهر آهرمن است  
 به دوزخ مبر کودکان را بپای / که دانا نخواند ترا پاک‌رای (همان: ۷۱۷)

و آن شب را به گریه سر می‌کند:

همه شب ز مهر پسر مادرش / ز دیده همی ریخت خون بر برش  
 ببارید خون از مژه مادرش / همه پاک برکنند موی از سرش (همان: ۷۱۷)

و زمانی که جسد اسفندیار را در تابوت به ایران می‌آورند، کتابون پس از دیدن جسد به سوی اسب اسفندیار می‌رود و با آن اسب چنین درد دل می‌کند:

سرتنگ تابوت را باز کرد / بنوئی یکی مویه آغاز کرد  
چومادرش باخواهران روی‌شاه / پُر ازمشک دیدند ریش‌سیاه  
برفتند یکسر زبالین‌شاه / خروشان بنزدیک اسب سیاه  
بسودند پُرمهر یال و برش / کتابون همی‌ریخت خاک از سرش  
کزو شاه را روز برگشته بود / باورد بر پشت او کشته بود  
کزین پس کرا برد خواهی بچنگ / کرا داد خواهی به چنگ نهنگ... (همان: ۷۵۵)

زنان در ایلیداد نیز نقش‌مادری ایفا می‌کنند اما متفاوت با شاهنامه.

«تتیس» مادر آخیلوس الهه‌ای است که بعداز مرگ پاتروکل و دیدن گریه‌های آخیلوس، او نیز ناله-ی جانکاه سر می‌دهد: «همان دم تتیس ناله‌های جانکاه می‌راند و می‌گفت: ای خواهران گرامی، سخن مرا بشنوید، همه از دردهایی که جان مرا گرفته است آگاه شوید من چه تیره‌بختم! مادر گریان جنگجویی دلیرم» (هومر، ۱۳۸۷ ب: ۳۹۴)

«هکوب» مادر هکتور نیز در چند جا از ایلیداد در صحنه ظاهر می‌شود و نقش‌مادری مهربان را بازی می‌کند؛ زمانی که هکتور برای رساندن اندیشه‌اش - دعا نمودن زنان - به داخل ایلین می‌آید مادرش هکوب او را می‌بیند: «مادرش وی را در بازوهای خود فشرد گفت: ای پسر من، چه شد که از کارزار هراس‌انگیز بازگشتی و به این‌جا آمدی؟!... اما یک دم این‌جا بمان، می‌روم نوشابه‌ای گوارا از می برای تو بیاورم... ای هکتور گرامی چه رنج‌ها که در پناه دادن به همشهریان نمی‌بری» (همان: ۱۵۶) و زمانی که به نبرد آخر نزدیک است، پیام از هکتور می‌خواهد که به داخل دیوارهای ایلین بیاید اما او نمی‌پذیرد و هکوب او را این چنین خطاب می‌کند: «اشک‌ریزان سینه خود را بیرون انداخت، پستان خود را به او نشان داد و بر زاری خود افزود و گفت: ای هکتور، ای پسر من، پاس این پستان را نگاه دار. اگر باری فریادهای کودکانی تو را آرامی بخشیده است، ای پسر من این دلجویی و مهربانی را به یاد آور<sup>۱</sup>» (هومر، ۱۳۸۷ ب: ۴۶۱).

و پس از مرگ هکتور چنین نوحه-سرایایی می‌کند: «آن‌گاه مادرش موهای خود را کند، پرده‌ی فروزان خود را از خود دور افکند و چشم بر پسر دوخت و هوا را از فریاد دل شکاف خود پر کرد... ای پسر من! من بدبختم! چرا هنوز زنده‌ام. پس از آن که گرفتار خشم آسمان شده‌ام تا جاودان از تو جدا شده‌ام؟ روز و شب سرفرازی من در ایلین از تو بود...» (همان: ۴۷۰-۴۶۹) آن زیبایی سوگ‌مادرانه‌ی

رودابه و کتایون را ندارد و وجود هکتور را برای سرفرازی خود می‌خواهد. شاید هومر نتوانسته زیباتر از این بیان کند.

مادر دیگر «هلن» است. او برای خواسته‌هایش فرزندش را در اسپارت رها می‌کند و به تروا می‌رود: «کاش آن روزی که من بدین‌جا در پی پسر آمدم و خانه‌ی شوهر را ترک کردم و برادران و دختر یگانه و یاران مهربان روزگار جوانی‌ام را رها کردم سخت‌ترین مرگ‌ها را برمی‌گزیدم» (همان: ۹۲).

در اودیسه نیز «آنتیکله» از فراق فرزندش اولیس از دنیا می‌رود. زمانی که اولیس به راهنمایی «سیرسه»-از الهگان- به سرزمین «هادس» (سرزمین مردگان) می‌رود از مادرش در مورد مرگ او می‌پرسد: «آن کمان‌دار زبردست دو تیر خود را به من نزد و در خانه‌ام مرا نکشت. گرفتار بیماری هم نشدم که پیکر مرا سخت نزار می‌کند و جان را می‌رباید نه! ای اولیس پاک‌زاد، دریغ‌ها و نگرانی‌ها و مهری که درباره‌ی تو داشتم مرا از زندگی که به شیرینی انگبین بود باز داشت» (هومر، ۱۳۸۷ الف: ۱۶۲)

مادر دیگر در اودیسه «پنلوپ» است. او نیز نگران تنها فرزند خود و اولیس است؛ هنگامی که تلماک از سفری که به پیلوس و لاسدمون داشته، برگشت او با دیدنش: «به گریستن آغاز کرد، دست به‌گردن پسر گرامی‌اش انداخت، پیشانی و دو چشم وی را بوسید و با بانگی پُر از ناله این سخنان را شتابان به او گفت: ای تلماک، ای نور چشم، تو باز گشتی! امیدوار نبودم تو را باز بینم، از آن روزی که پنهانی به ناخواه من با کشتی خود به پیلوس رفتی آگاهی از پدرت بیایی» (همان: ۲۴۸) او نیز چهره‌ای خوب از خود در اودیسه به‌جا گذاشته است.

### ملاحظات انتقادی به موقعیت و جایگاه زنان در شاهنامه و ایللیاد و ادیسه

یکی از راه‌هایی که می‌توان به دآوری و ارزیابی منصفانه‌تری از جایگاه زنان در تمدن‌های قدیم ایرانی و یونانی دست یافت مقایسه‌ی آن با جایگاه زنان در تمدن امروزی است. در برآیندی کلی از تطبیق میان حضور و موقعیت زنان در شاهنامه و ایللیاد و ادیسه بر می‌آید، نشان از آن دارد که نقش و جایگاه زنان در شاهنامه در مقام مقایسه با ایللیاد و ادیسه به تلقی امروزی از زن نزدیک‌تر است. در فرهنگ ایرانی و شاهنامه زن و دختر آزادی‌هایی داشته‌اند و از آنها به عنوان بانو، شاه بانو و... در کاخ و دربار یاد می‌شود و دختران و زنان رو در رو و چهره به چهره با مردان و صاحبان قدرت به گفتگو می‌پردازند. تفاوت زن و دختر در فرهنگ یونانی و ایرانی در این قسمت مشخص‌تر می‌شود، همان طور که در خلال مولفه‌های تطبیقی دیدیم زنان در شاهنامه بیشتر خود سرنوشتشان را رقم می‌زنند نظیر:

«منیژه، تهمینه و رودابه»، زنان در کارهای سیاسی دخالت می‌کنند مانند: «سیندخت»، زنان در جنگ-ها قهرمانانه ظاهر می‌شوند مانند: «گردآفرید»، و باز زنان در مقابل پادشاه می‌ایستند مانند: «رودابه» در مقابل بهمن، «فرنگیس» در مقابل افراسیاب و «کتایون» در مقابل قیصر و....

در حالی که «زن در ایلید و اودیسه، چندان استقلالی از خویشتن ندارد و همواره از دستی به دستی دیگر در گردش است، یا به عنوان کنیزک و کلفت یا به عنوان قربانی و پیشکش و از این رهگذر، نقشی که زن بویژه در ایلید بعهده گرفته است چندان به چشم نمی‌آید، از منظر وجود زن میدان نبردی برای مردان است تا برای کسب قدرت، افتخار و ثروت با هم به رقابت بپردازند» (عباسی، ۱۳۸۹: ۱۱۹) در شاهنامه بخش پهلوانی فقط سودابه را می‌بینیم که بوالهوسی می‌کند اما به خواسته‌ی خودش نمی‌رسد و نتیجه آن می‌شود که در نهایت به دست جهان پهلوان از صحنه شاهنامه خارج می‌گردد.

مشاوره و رایزنی پهلوانان با زنان در شاهنامه یکی دیگر از مولفه‌هایی است که نشان از اهمیت حضور و جایگاه زنان دارد. در واقع «یکی از ویژگی‌های خانوادگی در داستان‌های پهلوانی سخن گفتن و درد دل مردان است با زنان و رای‌زدن با همسران و مادران» (کیا، ۱۳۷۱: ۳۵) و نمونه آن مهراب کابلی است با سیندخت در مورد آمدن زال به کابل، اسفندیار است با کتایون در زمان رفتن به زابل..

از تأثیرگذاری زنان در جامعه‌ی ایرانی و شاهنامه همین بس که سیندخت با درایت از مهراب کابلی مقام سفارت می‌گیرد، رودابه از زال ایستادگی در مقابل خواسته‌هایش را و سودابه بریککوس بعد از ماجرای رسوایی، زندگی‌اش را می‌گیرد.

در جامعه یونانی چنین تأثیرگذاری دیده نمی‌شود مگر در اودیسه زنی است به نام «آرته» همسر آلسینوئوس که چون از خداوند زادگان است او را گرامی می‌دارند: «هنگامی که در شهر رهسپار بود همواره او را بزرگ می‌داشتند، زیرا که وی نیز خرد بسیار دارد و از راه مهربانی کشمکش‌های مردم را فرو می‌نشاند» (هومر، ۱۳۸۷ الف: ۹۸) دیگر در اودیسه از زنان تأثیرگذار سراغ نداریم. حتی «پنلوپ» نتوانست بر سرنوشت خود تأثیری داشته باشد. او محکوم به ازدواج با یکی از خواستگاران است و تنها کارش این بود که زمان را به تأخیر بیندازد. در آخر می‌توان از زانی گفت که در خانه برای کار و کمک به اهل خانه به عنوان دایه و... حضور داشتند مانند «اوریکله» که دایه‌ی اولیس و پسرش تلماک بود.

همچنین مادران در شاهنامه چهره‌ای محبوب‌تر و صمیمی‌تر دارند به گونه‌ای که آن صمیمیت در ایلید و اودیسه هومر به چشم نمی‌خورد. اگرچه آنتیکله از داغ فرزند می‌میرد اما دریغ و افسوس او از زندگی شیرین، آن محبوبیت را کم می‌کند و هکوب نیز مانند رودابه یا آنتیکله نمی‌تواند احساسات مادرانه خود را نشان دهد و در این زمینه کتایون و رودابه از دیگر مادران گوی سبقت دارند.

در وفاداری نیز زنان بسیاری در شاهنامه داریم که وفاداری خویش را به اثبات رسانده‌اند و در راه وفاداری گاهی جان را نیز مضایقه نکرده‌اند و یکی از این نمونه‌ها، وفاداری به میهن است، گردآفرید «یک پهلوان و سپهدار تورانی را اگر چند بی‌همال باشد [سهراب] به همسری نمی‌پذیرفت و می‌گفت: که ترکان ز ایران نیابند جفت» (صفا، ۱۳۸۷: ۲۴۹) ولی پهلوانان و پادشاهان ایرانی از غیرایرانی زن گرفته‌اند و همه نیز از وفاداران به این آب و خاک و شوهران خود بودند به جز سودابه. اما خیانت زنان ایللیاد و ادیسه به گونه‌های مختلف به چشم می‌خورد چنانکه به پاره‌ای از آن‌ها در بخش طبقات زنان اشاره کردیم در مجموع شاهنامه بهتر توانسته است شرم و عفاف زنان خود را به تصویر بکشد؛ زنان شاهنامه عقیف‌تر از زنان ایللیاد و ادیسه‌اند. اگرچه سودابه خطایی می‌کند اما هلن را آن گونه می‌بینیم. نکته دیگر آن که، هومر وارد جزئیات احساسات زنان در ایللیاد و ادیسه نشده، نظیر آندروماک، خواهران هکتور، هکوب، پنلوپ و ... تا مشخص شود که اینان در این زمینه در چه حدی قرار دارند.

در ظاهر، کتاب ایللیاد برای حفظ بنیان‌های زناشویی است اما آنچه در آن نمی‌بینیم همین مورد است. آنها به هر جا می‌رسند غارت می‌کنند و زنها را به اسارت می‌برند و از «شاه پریام» و چند نفر دیگر در کتاب نام برده می‌شود که روابط نامشروع داشتند. کدام عقل سلیم باور می‌کند که یونانیان از ایالت‌های مختلف به مدت ده سال به اجماع برسند که برای برگرداندن «هلن» به سوی تروا لشکرکشی کنند، اگر منظور هلن بود چرا در سر راه خود به ایالت‌های کوچک‌تر حمله می‌بردند و همه جا را غارت می‌کردند (سرود نخستین) و زانشان را به اسارت می‌بردند نمونه همین «بریزئیس» کنیزک تصرفی آگاممنون. اصلاً این موضوع‌ها نیست، این جنگ‌ها زمانی درمی‌گیرد که یونانیان در تصرف آب‌ها نسبت به سایر ملل پیشرفت بیشتری به دست می‌آورند و برای دستیابی به غنایم و ثروت بسیار به بهانه‌های مختلفی به هر جا حمله می‌کنند این بار چه بهانه‌ای بهتر از هلن و چه سرزمینی بهتر از تروا و جالب این‌جاست که ده سال طول می‌کشد تا این‌ها به تروا برسند. از زبان هلن در کنار جسد هکتور این چنین می‌شنویم: «این سال بیستم است که من در پس این دیوارها جای دارم و از زادگاه خود بیرون آمده‌ام» (هومر، ۱۳۸۷: ب: ۵۲۵).

اولیس که از قهرمانان جنگ ایللیاد و تروا است قصد عزیمت به کشورش ایتاک می‌کند که گویا خدایان به خاطر آن همه ستم که بر مردم تروا روا داشتند او و یارانش را به مصیبت دچار می‌کنند. در غیاب او که طولانی هم هست (ده سال در جنگ با تروا و ده سال در راه بازگشت) بزرگان ایالت او و ایالت‌های هم‌جوار به قصد تصاحب اموال و فرمانروایی بر ایتاک، به خواستگاری همسرش، پنلوپ، می‌آیند تا از این طریق به مقاصد خود برسند ولی انگیزه‌ی اصلی آنها تصاحب اموال و فرمانروایی است چرا که در این زمان پنلوپ باید بیش از چهل سال داشته باشد. اگرچه مترجم آثار هومر، نفیسی، اعتقاد دارد که «در ادیسه جنبه اخلاقی کامل‌تر و نیرومندتر و پخته‌تر است...» (هومر، ۱۳۸۷: ب: ۵۲۹) اما

حقیقت امر اینست که این مطلب را در مقایسه با ایلید گفته است. چه اینکه در اودیسه دروغ و نیرنگ (اولیس در اودیسه زیاد دارد)، پایین بودن ارزش زن (شستشوی مردان در حمام، روابط نامشروع)، قتل و انگیزه‌های پست (نقشه قتل تلماک، ازدواج اجباری پنلوپ) و ... هم دیده می‌شود.

### نتیجه‌گیری

همه صاحب‌نظران و پژوهشگران بر این امر اتفاق نظر دارند که ایران و یونان از گذشته‌های دور مهد تمدن و فرهنگ بوده‌اند. یکی از راه‌هایی که می‌توان به عیار و جایگاه عناصر فرهنگی و تمدنی ملل مختلف پی برد رویکرد تطبیقی به آن‌ها است. برکسی پوشیده نیست که زنان در کنار مردان در پی-ریزی تمدن‌ها نقش بسزایی دارند اما تصلب تاریخ مذکر سبب شده که غالباً در پژوهش‌ها به آن‌ها کمتر پرداخته شود. در این میان، متون به جا مانده از پیشینیان، به نوعی بازتاب تجلیات تمدنی و فرهنگی ملت‌ها به شمار می‌آید.

در این رهگذر، دغدغه‌ای که پژوهش حاضر دنبال کرده است تبیین و تحلیل جایگاه زنان در جامعه ایرانی و یونانی با تأمل در آثار حماسی این دو سرزمین است. جایگاه، رفتار و ویژگی‌های زنان - شاهنامه، ایلید و اودیسه در ذیل عناوینی چون: ارزش زن و تأثیرگذاری آنها بر پهلوانان، زنان و طبقات اجتماعی آنان، زنان خردمند و نابخرد، زن و خیانت و وفاداری، زن و کار و آسایش، زن و عفاف و پوشیده‌رویی، و بالاخره نقش مادری مورد مذاقه و مقایسه قرار گرفت و پس از بر شمردن شباهت‌ها و تفاوت‌هایی که بالطبع متناسب با انگاره‌های فرهنگی و تمدنی جامعه‌ی ایرانی و یونانی در این آثار حماسی بسط و تعمیق یافته است به امتیازات و انحطاطات موجود نیز اشاره کردیم. از آن جا که زن مکان و منزلتی ارزشمند در جامعه‌ی ایرانی و بویژه شاهنامه داشته در مولفه‌های هفت گانه‌ی یاد شده اهمیت و تأثیرگذاری به مراتب چشمگیرتر و عمیق‌تری داشته است.

### پی‌نوشت

(۱) در اودیسه

ص ۷۹/ص ۱۱۹/ص ۳۴۰.

(۲) در ایلید

ص ۱۱۶/ص ۱۵۰/ص ۳۳۱/ص ۳۴۶.

(۳) گویا این زنان هم با روابط نامشروع فرزند به دنیا می‌آوردند و چون از بزرگان بودند، خدایانی برای آنها می‌تراشیدند تا رسوایی، خاندان آنان را در برنگیرد.



۴) در ایللیاد

ص ۲۹۶/ص ۳۱۵/ص ۳۴۹.

۵) در اودیسه

صص ۵۶-۵۵/ص ۱۶۸/ص ۲۱۸/صص ۲۳۱-۲۲۹.

۶) «یکی از نمودها و نمادهای زن سالاری... انتخاب و پیشنهاد و پیشقدمی زناشویی و به عبارت دیگر خواستگاری نه از طرف مرد- که از ویژگی‌های جامعه و دوران پدرسالاری است - بلکه از طرف زن صورت می‌گیرد» (پاک‌نیا، ۱۳۸۵: ۱۳۰) و از این ازدواج‌ها، ازدواج کتایون با گشتاسپ و تهمینه با رستم است.

۷) البته این موضوع در شاهنامه ی (چاپ مسکو با کوشش سعید حمیدیان) که منبع کار ماست یافت نشد اما در تصحیح کزازی جزو بخش‌های برافزوده است.

۸) در این جا «هکوب» آن شرم و عفاف را کنار می‌گذارد و پستان را از لباس بیرون می‌آورد. و در چند سطر دیگر آمده که روی بند «پرده فروزان» می‌بست (هومر، ۱۳۸۷: ۴۷۰-۴۶۹).

#### منابع

- ۱- اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۴۹). زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه. چاپ سوم. تهران: توس.
- ۲- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۱). چهار سخنگوی وجدان ایران. فردوسی، مولوی، حافظ، سعدی. چاپ دوم. تهران: قطره.
- ۳- حمیدیان، سعید. (۱۳۷۲). درآمدی براندیشه و هنر فردوسی. چاپ اول. تهران: مرکز.
- ۴- سرامی، قدمعلی. (۱۳۸۷). «داستان سودابه و سیاوش از منظری دیگر». فصلنامه‌ی ادبیات عرفانی و اسطوره شناسی. سال ۴. شماره ۱۳.
- ۵- سیدیر و کنستان. (۱۳۷۵). نگاهی دیگر بر ایللیاد هومر. مترجم محمد بقایی. چاپ اول. تهران: دفتر مطالعات ادبیات داستانی.
- ۶- صفا، ذبیح‌اله. (۱۳۸۷). حماسه سرایی در ایران. چاپ چهارم. تهران: فردوس.
- ۷- طغیانی، اسحاق و اشرف خسروی. (۱۳۸۹). «تحلیل روانکاوانه‌ی شخصیت سودابه و رودابه (یگانه‌های دو سویه)». فصلنامه کاوش نامه. سال ۱۱. شماره ۱۲.
- ۸- عباسی، حجت و حسینعلی قبادی. (۱۳۸۹). «مقایسه جایگاه زن در شاهنامه فردوسی با ایللیاد و اودیسه هومر». فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره شناسی. سال ۶. شماره ۱۹.
- ۹- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۹). شاهنامه. بر اساس چاپ مسکو. به اهتمام سعید حمیدیان. چاپ هفدهم. تهران: قطره.

- ۱۰- کیا، خجسته. (۱۳۷۱). سخنان سزاوارِ زنان در شاهنامه پهلوانی. چاپ اول. تهران: فاخته.
- ۱۱- مختاری، محمد. (۱۳۷۹). حماسه در رمز و راز ملی. چاپ دوم. تهران: توس.
- ۱۲- موسوی، سیدکاظم و اشرف خسروی. (۱۳۸۷). «آنیما و راز خواهران همراه در شاهنامه». فصلنامه زن در توسعه و سیاست. سال ۶، شماره ۳.
- ۱۳- هومر، اومیروس. (۱۳۸۷). (الف) اودیسه. مترجم سعیدنفیسی. چاپ اول. تهران: زوار.
- ۱۴- \_\_\_\_\_ (ب) ایلیاد. مترجم سعید نفیسی. چاپ اول. تهران: زوار.